

[Type text]

نقدی بر شیوه ترجمه شعر در کتاب جامع الشواهد

دکتر محمدعلی آذرشب

استاد دانشگاه تهران

و

وحیده مطهری

(از ص ۱ تا ۲۰)

چکیده:

بدون شک، یکی از راه‌های آشنایی با ملل و اقوام گوناگون و آگاهی از علم و اندیشه و فرهنگ آنها، ترجمه آثار ایشان می‌باشد. کتاب جامع الشواهد تألیف محمدباقر شریف از جمله کتب ادبی عصر قاجار است که در آن، مؤلف به ترجمه اشعار منتخب همت گماشته است. این مقاله به بررسی شیوه ترجمه این کتاب می‌پردازد. ابتدا ترجمه تحت‌اللفظی که شیوه کار مترجم است مورد بررسی قرار گرفته و سپس با ذکر نکاتی که مُخَلِّ ترجمه به نظر می‌رسید، ترجمه پیشنهادی ارائه گردیده است.

واژه‌های کلیدی: عصر قاجار، محمدباقر شریف، جامع الشواهد، ترجمه.

مقدمه:

ترجمه شعر از عربی به فارسی در عصر قاجار چندان مورد توجه نبوده است. کوشش‌هایی اندک که در این زمینه صورت گرفته، در چارچوبه زمانی و مکانی خویش، مفید و برخوردار از ارزش‌هایی خاص است. در میان پژوهشگران و آشنایان به ادبیات عرب کمتر کسی است که کتاب جامع‌الشواهد تصنیف ارزشمند حاج محمدباقر شریف اردکانی (۱۲۳۱ - ۱۳۰۱ هـ.ق) را نخوانده یا نام آن را نشنیده باشد. این کتاب، تلاش چشمگیر از مؤلفی فارسی زبان است که ضمن جمع‌آوری شاهدهای کتب معتبر ادبی عربی مانند مختصر، مطول، مغنی، سیوطی و چند کتاب دیگر، مجموعه اشعار آن را از عربی به فارسی ترجمه نموده است. سبک ترجمه، تحت اللفظی است و شاید ارتباط مستقیم با محیط زندگی مؤلف داشته باشد. تمام کلمات و عبارات، تک تک ترجمه شده و معادل فارسی برای آن در نظر گرفته شده است. این ترجمه، خالی از ابهام نیست و به دلیل اینکه مطابق با ساختار و دستور زبان مبدأ صورت گرفته، از روانی و سلاست لازم برخوردار نیست. نمونه‌ها و مستندات چند از این اشعار ارائه شده و نکات لازم جهت اصلاح ترجمه اشعار آن پیشنهاد گردیده است.

کتاب جامع‌الشواهد که از تاریخ نشر آن حدود یک قرن و نیم می‌گذرد محصول زحمت حاج محمدباقر شریف فرزند محمدرضا از علمای اردکان است. او تحصیلات ابتدایی را در اردکان گذراند سپس به اصفهان رفت تا به مرحله اجتهاد رسید. علمای اصفهان به شخصیت علمی او اعتراف داشته و او را می‌ستودند. او در آنجا با احترام زیاد زندگی می‌کرد سپس به یزد بازگشت و در آنجا به قضاوت پرداخت. در سال ۱۳۰۱ هـ.ق^(۱) در هفتاد سالگی به جوار حق شتافت (سپهری اردکانی، ص ۲۹۶). این کتاب شرح ابیات عربی مندرج در کتاب‌های معتبر صرف و نحو و بلاغت از جمله «شرح الأمثله»، «التصریف»، «العوامل»، «القطر»، «الأذنمودج»، «الهدایه»

درک متن را سنگین کرده است. در حقیقت می‌توان ادعا کرد که در میان این ترجمه‌ها، نمونه‌هایی وجود دارد که ترجمه به زبان واسط صورت گرفته است. مترجم، واحد ترجمه را «کلمه» در نظر گرفته نه «جمله»، در صورتی که واحد ترجمه باید جمله باشد. در برخی اشعار، عناصر واژگانی از زبان مبدأ به زبان مقصد نفوذ کرده که در بحث نظریه‌های ترجمه از آن به «انتقال» یاد می‌شود. هر چند انتقال در مواردی که معادل دقیقی در زبان مقصد وجود ندارد ضروری است ولی گاهی ورود واژه ترجمه نشده به زبان مقصد ضرورتی ندارد. مترجم محترم بعضی از کلمات را یا به دلیل کثرت استعمال، یا نیافتن معادل دقیق آن در فارسی، ترجمه ننموده است.

مختصات سبکی، دستوری، لغوی و املائی کتاب جامع الشواهد:

الف - املائی:

شیوه رسم الخط در این کتاب، اندکی با کتاب‌های حاضر متفاوت است؛ به عنوان مثال:

- ۱- نوشتن بهره به جای بهره‌ای
- ۲- نوشتن گ با یک سرکج
- ۳- نوشتن کلمات مرکب به صورت سر هم مانند «بدر می‌آورد»
- ۴- خواموشی به جای «خاموشی»
- ۵- برخواستن به جای «برخاستن»
- ۶- حذف همزه بعد از حروف اضافه، مثل ازین به جای از این.

ب - مختصات سبکی و دستوری

- ۱- استعمال حرف اضافه «مر»
- ۲- استعمال «را» به معنای «به» و «با» و «از» و «در»
- ۳- استعمال «همی»
- ۴- به کار بردن «با» در معنای «به» و «به سوی»
- ۵- مطابقت صفت و موصوف در بعضی مواقع مثل «جماعت گناهکاران»
- ۶- به کار بردن افعال مرکب با فعل «کردن» که جزء اصلی آنها شکل عربی دارد.
- ۷- فاصله میان فاعل و مفعول، فعل و فاعل، فعل و فاعل و مفعول
- ۸- ترجمه صفت «که این چنین صفت دارد»

نقدی بر شیوه ترجمه شعر در کتاب جامع‌الشواهد / 5

- ۹ - تکرار کلمات مترادف و در برخی موارد آوردن سه مترادف برای ترجمه یک کلمه
- ۱۰ - انتقال بعضی از کلمات به صورت مستقیم به زبان مقصد
- ۱۱ - ارجاع ناروای ضمائر
- ۱۲ - افزودنیهای بی‌مورد
- ۱۳ - ترجمه تمیز با ذکر کلمه «از حیثیت»
- ۱۴ - صلّه میان فعل مرکب
- ۱۵ - ترجمه نکره به صورت معرفه و بالعکس.

ج - سجاوندی

عدم استفاده از علائم نگارشی که وجود آنها در ترجمه، کمک شایانی در افاده مضمون و رساندن پیام می‌نماید، یکی از مشکلات ترجمه این کتاب می‌باشد. لازم به ذکر است که کتاب ارزشمند جامع‌الشواهد از جمله بهترین کتب ادبی عصر قاجار به شمار می‌رود و نقدی بر ترجمه اشعار آن از اعتبار این کتاب نمی‌کاهد و سعی مشکور شادروان میرباقر شریف را در این خدمت علمی و فرهنگی کم‌ارزش نمی‌سازد، بلکه امید می‌رود با اصلاح آنها بر اعتبار آن بیفزاید. ابیاتی از این کتاب اینک مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. ابتدا معنایی که مترجم برای آن در نظر گرفته است ذکر می‌گردد و سپس با ذکر نکاتی به برخی از اشکالاتی که متوجه ترجمه می‌باشد اشاره شده و سپس ترجمه پیشنهادی ارائه می‌گردد.

* * *

أَمْسَتْ خَلَاءٌ وَأَمْسَى أَهْلُهَا احْتَمَلُوا أَخْنَى عَلَيْهَا الَّذِي أَخْنَى عَلَى اللَّبْدِ
(ج ۱، ص ۱۱۷)

معنی: گردید آن منزل خالی از اهل و گردیدند اهل آن منزل که کوچ کردند از آن منزل و هلاک گردانید آنها را آن چنان چیزی که هلاک گردانید ایشان را بر مال بسیار.

نکته:

در اصل این مصراع «اضحی» به جای امسی و لبّد به جای اللّبّد آمده است مؤلف «لبّد» را مال بسیار معنی کرده است. اما در معنی کلمه لبّد آمده است «کرکس از هفت لبّد، نام آخرین کرکس لقمان بن عاد بود. عربان می‌پنداشتند که این حکیم به اندازه هفت کرکس عمر کرده و

با مرگ آخرین آنها عمر او هم به پایان رسیده است. اُبد دو یست سال عمر کرد.» (البستانی، ص ۲۱۲؛ الغلابینی، ص ۲۹۱)

مؤلف محترم «علی» را «بر» ترجمه کرده در صورتی که «علی»، در اینجا برای تعدیل به کار رفته است. اخی علی: اهلک؛

عبارت «گردیدند اهل آن منزل که کوچ کردند از آن منزل» معنای محصل و روشنی ندارد.

ترجمه پیشنهادی:

زیستگاه می از مردم خود تهی شد و همه از آنجا کوچیدند و آنان را همان در رسید که هفتمین کرکس لقمان را. (کنایه از اینکه هر چند آنان برای مدت مدیدی زیست می کنند و چون کرکسان قوی پنجه و تیزپرواز بودند، با این همه از جهان رخت بر بستند.)

إِنْ تَغْفِرِ اللَّهُمَّ تَغْفِرُ جَمًّا وَ أَىُّ عَبْدٍ لَكَ لَا أَلْمَـٰ

(ج ۱، ص ۲۳۱)

معنی: اگر می آمرزی ای خداوند، بیامرز همه گناهان را و کدام بنده ای است از برای تو که نیاورده باشد گناهی را.

نکته:

«اللهم» در این بیت، برای رعایت وزن شعر، در وسط آمده و همان جا هم ترجمه شده است، در صورتی که بهتر است «خداوندا» در اول جمله بیاید؛ با توجه به ظاهر الفاظ، منظور شاعر، اشاره به کثرت گناهان اوست نه طلب مغفرت برای همه گناهان، و گرنه می بایست فعل «فاغفر» را به کار می برد.

ترجمه پیشنهادی:

خداوندا! اگر می بخشی، گناهان فراوانی را می بخشی و کدام بنده از بندگان توست که به درگاہت گناهی نکرده باشد؟

بَاعَدَ أُمَّ الْعَمْرِ مِنْ أَسِيرِهَا حُرَّاسُ أَبْوَابِ عَلِيٍّ قُصُورِهَا

(ج ۱، ص ۲۹۶)

معنی: دور کردند ام عمرو را از کسی که اسیر دوستی اوست پاسبانان درها که موکلند بر قصرهای او.

نکته:

ترجمه بیت مطابق با دستور زبان مبدأ صورت گرفته است و جمله با ترجمه فعل آغاز شده است؛ فاصله میان فعل و فاعل به اندازه‌ای است که خواننده را گمراه می‌کند؛ قصر در آن زمان به معنای سراپرده بوده است. جایی که محبوبه در آن تحت المراقبه می‌باشد.

ترجمه پیشنهادی:

نگهبانان سراپرده ام عمرو، او را از کسی که اسیر محبت اوست دور کردند.

* * *

تُسَائِلُ عَنْ حَصِينٍ كُلِّ رَكْبٍ وَ عِنْدَ جُهَيْنَةَ الْخَبْرُ الْيَقِينُ
(ج ۱، ۳۴۵)

معنی: می‌پرسد آن صخره از حال برادر خود حصین هر یک هریک شتر سواران را و حال آنکه نزد جهینه است خبر ثابت موافق واقع و آن این است که کشتم من او را و برداشتم مال او را.

نکته:

تُسَائِلُ که در باب مفاعله به کار رفته به معنی تسئل می‌باشد و ضمیر آن به «صخره» خواهر حصین برمی‌گردد؛

مترجم محترم «یقین» را «خبر ثابت مطابق با واقع» ترجمه کرده که اصطلاحی فلسفی است. در این اصطلاح، «یقین» را «اعتماد جازم مطابق با واقع» می‌دانند، در حالی که منظور شاعر معنای عرفی آن است و شعر را باید براساس مقصود شاعر ترجمه نموده و از به کاربردن اصطلاحات علمی در آن پرهیز نمود. به علاوه مترجم توجه نداشته است که یقین در اینجا صفت نیست و اسم است. یقین در اینجا به معنی مرگ است و در قرآن کریم هم به همین معنی به کار رفته است. یقین در اینجا تابع کلمه «الخبر» است یعنی خبری که عبارت است از مرگ حصین؛

ترجمه مترجم از روال ترجمه خارج شده، و حالت شرح پیدا کرده و از خود مواردی را افزوده که در متن نیست. از جمله «مال او را برداشتم»؛

تکرار «هریک» در عبارت، نه ضرورت دارد و نه متن عربی چنین معنایی را القا می‌کند.

ترجمه پیشنهادی:

[صخره، خواهر حصین،] حال برادرش را از هر سواره‌ای می‌پرسد در حالی که خبر مرگ برادرش پیش جهینه است و [آن اینکه جهینه برادر او را کشت و اموالش را غارت کرد]

* * *

تَعَالَّتْ كَيْ أَشْجَىٰ وَ مَا بِكَ عِلَّةٌ تُرِيدِينَ قَتْلِي قَدْ ظَفَرْتُ بِذَاكَ
(ج ۱، ص ۳۵)

معنی: برخود بسته است درد و ناخوشی را به علت آنکه غمگین شوم من و حال آنکه نیست در تو دردی و ناخوشی و اراده داری کشتن مرا، به تحقیق که ظفر یافته و رسیده به این امر.

نکته:

مترجم «تَعَالَّتِ» فعل مخاطب را غایب معنا کرده است: «برخود بسته است» در صورتی که این عبارت ترجمه فعل «تَعَالَّتِ» می‌باشد و «تَعَالَّتِ» معنای «برخود بسته‌ای» را دارد؛ کلمات «رسیده» و «ظفر یافته» به معنای رسیده‌ای، ظفر یافته‌ای، و مربوط به نوع نگارش زمان مولف است؛

عبارت «به تحقیق که» می‌تواند به شکل دیگری بیاید مثل «به درستی که»؛

تکرار کلمات مترادف «دردی»، «ناخوشی»، از زیبایی متن می‌کاهد.

در ترجمه از یک زبان باید همواره قواعد آن زبان با نهایت دقت مد نظر قرار گیرد؛ مثلاً در مورد حرف «کَی» که به معنای تعلیل می‌باشد مترجم کلمه عِلَّةً را به کار برده است، زیرا در ادبیات کلاسیک این چنین آموخته است که این حرف، معنای تعلیل دارد. اما همان طوری که در ترجمه پیشنهادی لحاظ شده، استعمال حرف «تا» در اینجا مناسب‌تر است. در واقع «تا» در فارسی مانند «کَی» در عربی برای عِلَّتْ غایبی است ولی در ترجمه مترجم، معنای تعلیل را می‌رساند. در واقع «تا» معادل علت غایبی است نه دیگر عِلَّتْ‌ها همان‌گونه که «کَی» برای عِلَّتْ غایبی به کار می‌رود.

ترجمه پیشنهادی:

خود را به بیماری زده‌ای تا من اندوهگین شوم، درحالی که تو هیچ دردی نداری. تو قصد کشته شدن مرا داری که قطعاً به آن دست یافته‌ای.

* * *

نقدی بر شیوه ترجمه شعر در کتاب جامع الشواهد / 9

ثُمَّ زَادُوا أَنَّهُمْ فِي قَوْمِهِمْ غُفْرًا ذَنُوبُهُمْ غَيْرُ فُخْرٍ
(ج ۱، ص ۳۷۴)

معنی: زیادتی دارند آن قوم بر من غیر خود به اینکه به درستی که ایشان در حالتی که در قوم خود چنین اند آمرزنده و بخشنده اند گناهان آن جماعت گناهکاران را و غیر فخر کنندگانند بر کسی در این کار.

نکته:

«من» در جمله اول زائد است؛

حرف ربط «که» تکرار شده و عبارت را دشوار کرده است؛

مترجم در این بیت با رعایت ترجمه تحت‌اللفظی در متن، ابهام به وجود آورده است؛ در صفت و موصوف، در زبان فارسی لازم نیست جمع و مفرد رعایت شود مثلاً به جای «جماعت گناهکاران» که مترجم آن را به کار برده، بهتر است «جماعت گناهکار» گذاشته شود. مترجم در ترجمه «غیر فخر» می‌توانست عبارت را منفی ترجمه کند «فخر فروش نیستند»

ترجمه پیشنهادی:

سپس آنان این خصلت را بر ویژگی‌های خود افزودند، که گناهان گناهکارانشان را می‌بخشند و در این کار فخرفروشی نمی‌کنند.

جَاءَ شَقِيقٌ عَارِضًا رُمَحًا إِنَّ بَنِي عَمِّكَ فَيِّهَم رِمَاح
(ج ۱، ص ۳۷۷)

معنی: آمد شقیق در حالتی که به طرف پهنای و عرض گذارده بود زانویی خود نیزه خود را به درستی که پسران عم تو در دست ایشان است نیزه‌ها.

نکته:

کلمه «عم» بدون ترجمه وارد زبان مقصد شده است؛

مترجم با ذکر کلمه «زانو» گویای تصویری از قرار گرفتن نیزه در ذهن خود ایجاد کرده و آن را ذکر کرده در صورتی که کلمه زانو در متن نیست؛

تکرار کلمه «خود» ، عبارت را نازیبا کرده است؛

«به درستی که» برای ترجمه «ان» در زبان فارسی رایج نیست؛

إِنَّ در عربی که برای تأکید است، معادل آن در فارسی، عبارت‌های بدون تأکید و یا قطعاً و امثال آن است و معمولاً برای «إِنَّ» لغت «همانا» استفاده می‌شود.

ترجمه پیشنهادی:

شقیق آمد در حالی که نیزه خود را از عرض گرفته بود و حال آنکه پسر عموهای تو نیزه‌های زیادی دارند. (منظور شاعر این است که خویشاوندان تو نیزه‌دارانی قابلند، و یا نیزه‌های زیادی دارند.)

خَلِيلِيَّ مَا وَاْفٍ بَعْهْدِيَّ اَنْتَمَا اِذَا لَمْ تَكُوْنَا لِيْ عَلٰى مِّنْ اَقْطَاعُ
(ج ۱، ص ۴۱۱)

معنی: ای دو دوست من، نیستند وفا کننده به عهد من شما دو نفر هر گاه نبوده باشید از برای نفع من بر ضرر کسی که دور می‌کنم او را.

نکته:

در جمله شرطی، اول باید شرط بیاید بعد جزا، همین طوری که در ترجمه پیشنهادی این مطلب در نظر گرفته شده است؛ ترکیب «نبوده باشید» ماضی التزامی است که کاربردش در این ساختار، مناسب نیست و باید ماضی ساده باشد.

ترجمه پیشنهادی:

ای دو دوست من! اگر با من علیه کسی که من از او دوری می‌کنم، همراهی نکنید، به عهدتان با من وفادار نیستند.

ذَكَرْتُكَ وَالْحَطِيَّ يُحْطَرُ بَيْنَنَا وَقَدْ نَهَيْتَ مِنَّا الْمُثَقَّلَةَ السُّمْرُ
(ج ۲، ص ۱۳)

معنی: یاد کردم تو را و حال آن که نیزه خطی می‌لرزید و حرکت می‌کرد در میان، و حال آنکه به تحقیق آشامیده بود از خونمان بر نیزه‌های راست خاکستری رنگ.

نکته:

ترجمه کاربرد افعال «حرکت می‌کرد و می‌لرزید» به صورت مترادف لازم نیست؛
«سُمِر» به معنای گندمگون است که خاکستری معنا شده است؛
نیزه خطی در ادبیات عرب وجود ندارد، باید «الخطی» را معنا کرد.

ترجمه پیشنهادی:

تو را یاد کردم در حالی که نیزه در میان ما در حرکت بود و نیزه‌های راست گندمگون، از
خون ما آشامیده بود.

* * *

رَأَيْتُ النَّاسَ مَا حَاشَا قَرِيشاً فَإِنَّا نَحْنُ أَفْضَلُهُمْ فِعَالاً
(ج ۲، ص ۱۶)

معنی: شناختم مردمانی را پس به درستی که ما فاضل‌تر از ایشان هستیم از حیثیت کرم و
کردار سوای قبیله قریش که ایشان از ما فاضل‌ترند.

نکته:

کلمه ناس در شعر معرفه می‌باشد و در ترجمه، نکره لحاظ شده است؛
تمییز را در جمله مطابق با معنای لغوی‌اش که در نحو می‌خوانیم «از حیث» ترجمه کرده
است در حالی که تمییز بودن را از معنی باید بفهمیم. در زبان عربی تمییز یک لفظ مستقل و
مشخص از لحاظ معنی و اعراب دارد؛

بر خلاف روش معمول مترجم، جمله معترضه «ما حاشا قریشاً» در متن اصلی در جای
خودش ترجمه نشده و به آخر منتقل شده است؛

«سوی» کلمه‌ای است عربی که به زبان مقصد مستقیماً منتقل شده است و بهتر بود کلمه
«بجز» را به کار می‌برد؛

در ترجمه «کرم» آورده شده که در متن نیست؛

عبارت «همه ایشان از ما فاضل‌ترند» ضرورتی ندارد. در استثنا لازم نیست مفهوم مستثنی‌منه
تکرار شود.

ترجمه پیشنهادی:

دیدم که ما از جهت عمل بر همه مردم به جز قریش، برتریم.

* * *

رُبَّ رَفْدٍ هَرَقْتُهُ ذَلِكَ الْيَوْمِ ... وَأَسْرَى مِنْ مَعْشَرِ أَقْيَالٍ
(ج ۲، ص ۲۰)

معنی: چه کاسه‌های سری که این صفت دارد که افکندم آن را یا چه بسیار عطایی که یعنی خونی که ریختم آن را در این روز و چه بسیار اسیرانی که این صفت داشتند که از گروهی بودند که این صفت داشتند که پادشاهان حمیر یا آن که دشمنان بودند که مالک شدم ایشان را.
نکته:

طبق عادت، مترجم صفت را این‌گونه توصیف کرده است «چه کاسه‌های سری که این صفت دارد که» و یا «بسیار اسیرانی که این صفت داشتند»، «از گروهی بودند که این صفت داشتند»؛

مترجم برای کلمه «رفد» دو معنی در نظر گرفته و هر دو را پشت سرهم آورده است و با آوردن حرف «یا» هر دو معنی مورد نظر را آورده است. ایشان «رفد» را یک بار کاسه سر و بار دیگر عطاء دانسته، و با هر دو معنی دو بار ترجمه کرده است.
کلمه «رب» که دلالت بر تکثیر دارد، در جمله اول ترجمه نشده و در جملات بعدی لحاظ گردیده است.

با توجه به اینکه بعد از کلمه «رفد» هرفته آمده و این کلمه به معنای ریختن آب است پس ترجمه «کاسه‌های سر» صحیح نمی‌باشد. هرفته در موارد زیادی به ریختن خون هم اطلاق می‌شود؛

در ترجمه از حرف ربط «که» زیاد استفاده شده و عبارت را نازیبا کرده است.

ترجمه پیشنهادی:

چه بسیار خون‌هایی که در آن روز ریختم و چه بسیار افراد بزرگی [از خاندان پادشاهان حمیر] که به اسارت درآوردم.

* * *

رَعَمْتُمْ أَنْ إِخْوَتَكُمْ قُرَيْشٌ لَهُمْ إِلْفٌ وَلَيْسَ لَكُمْ إِلْفٌ
أَوْلَاكُمْ أَوْمُنُوا خَوْفًا وَجوعاً وَقَدْ جَاعُوا بَنُو أَسَدٍ وَخَافُوا
(ج ۲، ص ۳۵)

نقدی بر شیوه ترجمه شعر در کتاب جامع‌الشواهد / 13

معنی: گما کردید این که به درستی که برادر یار ما مانند قریش هستند در رفت بلندی رتبه زبری جماعت قریش ست جتماع لفتی در آ د کوچ کرد معینی که زبری یشا در تجارب که رفتن به سوی یمن بوده با د در تابستا رفتن به ام بوده با د در زمستا نیست زبری ما آ د جتماع لفت در آ د کوچ کرد معین آ جماعت قریش یمن گردنیده ده ند ز ترس گرسنگی به تحقیق که گرسنگی خورده ند قبیله بنی سد ترسیده ند.

نکته:

- «إلف» به معنی یلاف ست که د رحله د ت: «رحلة لشتاء» «رحلة لصيف» توضیح ین د رحله در متن ضر ری نیست، مگر در دخل پرنز؛
- «گرسنگی خورد» ترکیب درستی نیست؛
- تردف «بردر» «یار» ضر رتی ندرد؛
- فز ده‌های تفصیلی خارج ز ترجمه، درست نیست مگر با علامت‌های یریشی در مورد خیلی ضر ری.

ترجمه پیشنهادی:

ما پند تید که برادر ما مانند قریش هستند، حال آنکه آنا [د نوع] کوچ درند ما ندرید. (اره به آیه «لایلاف قریش یلافهم رحلة لشتاء لصيف» در قرآ ست که لی رفتن به سوی ام در زمستا دیگری به سوی یمن در تابستا می با د.) جماعت قریش ز ترس گرسنگی در ما بودند در حالی که قبیله بنی سد گرسنه ماندند در نامنی.

سَأَطْلُبُ حَقِّي بِالْقَنَاءِ مَشَايخُ كَأَنَّهُمْ مِنْ طُولِ مَا لَثَمُوا مُرْدُ
ثِقَالٌ ذَلَّاقُوا خِفَافٌ ذُدُّوا كَثِيرٌ ذَلَّاقُوا قَلِيلٌ إِذْ عُدُّوا

(ج ۲، ص ۴۲)

معنی: ز د با د که طلب کنم حق خود ر به سطره نیزه‌ها بزرگا سالمندی چند که گویا یشا ز طول بستن نقاب در قت جنگ مثل طفل‌های بی‌ریش هستند ین صفت درند که سنگین هستند هرگاه جنگ کنند با د منا سبک هستند هرگاه خورده وند به جهت یاری کرد بسیار هستند هرگاه حمله کنند در جنگ ندک هستند هرگاه مرده وند.

نکته:

ترادف «بزرگان سالمند» که به صورت صفت و موصوف آمده، ضرورتی ندارد؛
 (مُرد) طفل بی‌ریش معنا شده که درست نیست؛
 «مشایخ» جمع مُشیخ به معنی جنگجویان و دلاوران و یورش برندگان و نیزه‌داران است که
 مؤلف محترم آنرا «مشایخ» تصور کرده است.

ترجمه پیشنهادی:

به زودی حق خود را با نیزه‌ها و جنگجویان طلب خواهم کرد. دلاورانی که به خاطر
 طولانی بستن نقاب [بر چهره] مانند نوجوانان بی‌ریش هستند. در هنگام جنگ و ستیز سنگین -
 اند و هنگامی که به جنگ فراخوانده شوند سبک‌اند، و فراوان هستند چون حمله کنند و اندک -
 اند اگر شمرده شوند.

* * *

شَرِبْنَا وَ أَهْرَقْنَا عَلَى الْأَرْضِ جُرْعَةً فَلِلْأَرْضِ مِنْ كَأْسِ الْكِرَامِ نَصِيبٌ
 (ج ۲، ص ۶۲)

معنی: آشامیدم شراب را و ریختم بر روی زمین جرعه و حصه اندکی را پس از برای زمین
 است از جام پاکیزه پر از شراب حصه و بهره.

نکته:

جملات فعلیه، فعلیه ترجمه شده است، همچنان که جملات اسمیه را هم به همین شکل
 ترجمه کرده در حالی که رسا نیست؛
 کلمه «بهره» و «حصه» نیز به شیوه رسم‌الخط قدیم نوشته شده است که اکنون به صورت
 بهره‌ای و حصه‌ای نوشته می‌شود. به علاوه مترادف آوردن آنها ضرورتی ندارد؛
 فعل‌های متکلم مع‌الغیر «شربنا» و «اهرقنا» مفرد ترجمه شده در حالی که باید جمع ترجمه شود؛
 معادل عبارت (پر از شراب) در شعر نیامده است؛
 عبارت «جام پاکیزه» برای ترجمه «کاس الکرام» درست به نظر نمی‌آید «جام سخاوتمندان»
 پیشنهاد می‌شود.

ترجمه پیشنهادی:

شراب را آشامیدیم و جرعه‌ای از آن به زمین ریختم. چه اینکه زمین هم از جام

سخاوت‌مندان بهره‌ای دارد.

صُدْعُ الْحَيِّبِ وَ حَالِي كِلَاهُمَا كَالْيَدِ الْيَمِينِ
وَ تَغْرِهُ فَيَصْفَاءِ وَ أَدْمَعَتِي كَاللُّغَامِ الْيَمِينِ

معنی: زلف دوست و حال من هر دوتای مثل شبهای هستند در سیاهی و دندان‌های او و اشک‌های چشم در صفا مثل دندان‌های مروارید است.

نکته:

لثالی جمع لؤلؤ است و به معنای مروارید است و مترجم دندان‌های مروارید ترجمه نموده است. شاید منظور مترجم دانه‌های مروارید باشد که غلط تاپیی است؛

(صفاء) در زبان فارسی به معنی شفاف‌ی یا صاف بودن است که به دلیل استعمال زیاد این کلمه به همان صورت آورده شده است؛

شب به سیاهی معروف است و ذکر کلمه «سیاه» در تشبیه زلف و حال پریشان، ضروری به نظر نمی‌رسد. مخصوصاً اینکه در شعر، کلمه سیاهی نیامده است.

ترجمه پیشنهادی:

زلف‌های یار و حال و روز من هر دو مانند شب هستند و دندان‌های او اشک‌های من در زلالی و درخشندگی مانند مرواریدند.

ضَرُوبٌ بِنَصْلِ السَّيْفِ سَوْقَ سِمَانِهَا إِذَا عَادِمُوا زَادَ فَإِنَّكَ عَاقِرٌ

(ج ۲، ص ۷۳)

معنی: او بسیار زنده است به دم شمشیر ساق‌های پای شتران چاق را و هرگاه معدوم سازند و نیابند میهمان‌ها قطعه طعامی را به واسطه خوردن ایشان آن طعام را پس به درستی که جراحی کنند و برنده قطعه دیگری از گوشت شتر را و حاضر کننده آن را نزد ایشان.

نکته:

مؤلف محترم، ضروب را خبر برای مبتدأ محذوف گرفته است. هو ضروب. در صورتی که به نظر می‌رسد به قرینه «فانک عاقر» ضروب بنصل السیف هم مربوط به مخاطب است و

مبتدای محذوف أنت است نه هو. با ضمیر «هو»، شعر معنای درستی پیدا نمی‌کند؛ از آوردن کلمات مترادف که مخلاً ترجمه است باید پرهیز نمود مانند «جراحت کننده‌ای و برنده‌ای»؛

«حاضر کننده و برنده» مربوط به رسم الخط آن زمان است. «برنده‌ای»، «حاضر کننده‌ای» متناسب قواعد املائی زبان حاضر می‌باشند؛ ترجمه، به شرح تبدیل شده است که خلل جدی در ترجمه محسوب می‌شود.

ترجمه پیشنهادی:

آن‌گاه که چیزی برای خوراکی یافت نشود این تویی که با تیغ شمشیرت شتران فربه را پی می‌کنی.

* * *

طَوَّيْتُ بِإِحْرَازِ الْفُنُونِ وَ نَيْلِهَا رِءَاءَ شَبَابِي وَ الْجُنُونِ فُنُونُ
فَحِينِ تَعَايُنِ الْفُنُونِ وَ حَظِّهَا تَبَيَّنَ لِي أَنَّ الْفُنُونِ جُنُونُ
(ج ۲، ص ۸۰)

معنی: در هم پیچیدم به جمع کردن اقسام علم‌ها و رسیدن به آن و تحصیل کردن آن جامه جوانی خود را و حال آنکه دیوانگی قسمت‌های مختلف است، پس زمانی که فرا گرفتم اقسام علوم را و بهره‌مند شدن از آنها را ظاهر شد از برای من اینکه تحصیل کردن اقسام علوم محض دیوانگی است.

نکته:

یکی از دو عبارت «رسیدن به آن» و «تحصیل کردن آن» برای ترجمه «نیلها» کافی بود؛ در اینجا «طویت رداء شبابی» معنی تحت‌اللفظی شده، در حالی که می‌توان آن را کنایه از این جمله گرفت: «برای تحصیل علوم، جوانی‌ام را سپری کردم»؛ میان فاعل و فعل و مفعول، فاصله زیادی به وجود آمده است؛
واو «والمجنون» حالیه نیست؛
کلمه «محض» در ترجمه، ضروری نیست.

ترجمه پیشنهادی:

جامه جوانی‌ام را در کسب همه علوم و رسیدن به آنها درهم پیچیدم. دیوانگی هم فنون و

نقدی بر شیوه ترجمه شعر در کتاب جامع الشواهد / 17

انواعی دارد. و وقتی علوم و فنون را فرا گرفتیم و بهره‌مند شدیم برایم روشن شد که [تحصیل] فنون گوناگون خود، جنون است.

* * *

ظَلَمْنَاكَ فِي تَشْبِيهِ صُدُغَيْكَ بِالْمِسْكِ فَقَاعِدَةُ التَّشْبِيهِ نَقْصَانُ مَا يَخْكِي
(ج ۲، ص ۸۲)

معنی: ظلم کردیم در حق تو در تشبیه کردن دو زلف ترا به مشک پس قاعده تشبیه، نقصان و کمی آن چنان چیزی است که تشبیه می‌کنند او را به چیز دیگر.
نکته:

پرهیز از تکرار مترادف «نقصان و کمی»؛
علامت مفعول بی‌واسطه «را» در «دو زلف ترا» زیادی است؛
کلمه «قاعده» ممکن است «فایده» باشد.

ترجمه پیشنهادی:

در تشبیه زلف‌هایت به مشک در حق تو جفا کردیم. چون اصل در تشبیه، این است که تشبیه، حاکی از نقص شبه است. (یعنی تشبیه در رساندن آن مفهوم که قصد کرده‌ایم، کاملاً رسا نیست و حق مطلب را ادا نمی‌کند، و محبوبه آن قدر زلف‌هایش زیباست که در تشبیه آن به مشک، در حقیقت کوتاهی شده است).

* * *

عَظِيمٌ لَعْمَرِي أَنْ يُلِمَّ عَظِيمٌ بِأَلِ عَلِيٍّ وَالْأَنْبَاءُ سَلِيمٌ
(ج ۲، ص ۹۱)

معنی: امر بزرگی است هر آینه به جان خودم قسم اینکه نازل شود امر سختی به آل‌علی بن طالب (ع) و حال آن که خلائق سالم باشند از ناخوشی‌ها.
نکته:

ذکر کلمه «هر آینه» برای تأکید در آن زمان، معمول بوده، مخصوصاً در ترجمه قرآن این کلمه زیاد به چشم می‌خورد؛
عبارت «لعمری» اگرچه در وسط جمله آمده و جمله معترضه است، ولی در ترجمه بهتر می‌نماید که در آغاز جمله بیاید.

ترجمه پیشنهادی:

ب جان خودم سوگند، این مصیبه بزرگی است ب ل علی بن ابی طالب - علیہ السلام - مصیبتی بزرگ برسد در حالی همه مردم در سلام باشند.

* * *

غَيْرِي جَنِي وَأَنَا الْمُعَاقِبُ فَيَكُفُّمُ فَكَأَنِّي سَبَّابُ الْمُتَّئِدِ (ج ۲، ص ۱۱۸)

معنی: غیر من گناه رده است و من عقوب رده شده و گرفته شده ب گناه هستم در میان شما پس گویا مثل انگش سباب شخص پشیمان هستم او را ب دندان می‌گزد و حال ن گناهی نکرده است ن انگش .

نکته:

استعمال عبارت‌های مترادف «عقوب رده شده و گرفته شده ب گناه»؛ تکرار انگش در پایان جمل زاید است .

ترجمه پیشنهادی:

س دیگری گناه رده، و من در میان شما مجازات شدم، گویا من مانند انگش سبابه شخص پشیمان هستم [گناهی نکرده و مجازات می‌شود].

* * *

فَأَصْبَحُوا قَدْ أَعَادَ اللَّهُ نِعْمَتَهُمْ إِذْ هُمْ قُرَيْشٌ وَإِذْ مَا مِثْلُهُمْ بِشَرِّ (ج ۲، ص ۱۲۹)

معنی: پس گردیدند ن جماع قریش ب تحقیق بازگردانید خداوند دول ایشان را ب ایشان ب عل نک قریش هستند و ب عل ن نیس مثل ایشان در وجود انسانی.

نکته:

گردیدند، ب معنای چرخیدن، دور زدن و گردش ردن است و حال نک در اینجا فعل مکی است و ضرورتی ندارد ب ن تصریح شود.

ترجمه پیشنهادی:

خداوند نعم ن جماع را ب ایشان بازگردانید، زیرا نان قبیله قریش‌اند و بشری همانند ن نیس .

* * *

نقدی بر شیوه ترجمه شعر در کتاب جامع الشواهد / 19

قنَافِدُ هَدَا جَوْنَ حَوْلَ يُيُوتِهِمْ بِمَا كَانَ إِيَّاهُمْ عَظِيَّةً عَوْدَا
(ج ۲، ص ۲۹۷)

معنی: این رهط جریر خارپشتانی چند هستند که بسیار راه رونده‌اند به طریق اضطراب و ارتعاش در اطراف خانه‌های این جماعت به سبب آن چنان چیزی که بود عطیه پدر جریر عادت داده بود ایشان را.

نکته:

«رهط»، کلمه‌ای عربی است که مستقیماً به زبان مقصد منتقل شده؛

«قنفاذ» خبر برای مبتدای محذوف است «هم قنفاذ»؛

الفاظ مترادف «اضطراب و ارتعاش» ضروری نیست.

ترجمه پیشنهادی:

قوم جریر مانند خارپشتانی هستند که با لرز در اطراف خانه‌های آنان (آن جماعت) شب را به صبح می‌رسانند، به سبب عادتی که عطیه (پدر جریر) به آنها داده.

* * *

كَأَنَّ قُلُوبَ الطَّيْرِ رَطْبًا وَيَابَسًا لَدَى وَكْرِهِا الْعُنَابُ وَالْحَشْفُ الْبَالِي
(ج ۲، ص ۲۹۷)

معنی: گویا دل‌های مرغان در حال تری و خشکی نزد آشیانه آن عقاب مثل عناب و مثل خرمای پوسیده است.

نکته:

ضمیر «وکرها» به عقاب برمی‌گردد که در بیت قبل ذکر شده است؛

تکرار کلمه مثل «مثل عناب» و «مثل خرمای پوسیده» مناسب نیست؛

ذکر کلمه «گویا» به همراه «مثل» لازم نیست؛ با استعمال یکی از دیگری مستغنی می‌شویم؛

در متن کتاب، «عُنَاب» با فتحه آمده که ظاهراً درست نیست؛ عُنَاب صحیح است که مفرد آن «عُنَابَه» می‌باشد.

ترجمه پیشنهادی:

دل‌های مرغان در تری و خشکی، در کنار لانه آن عقاب، گویی عناب و خرمای پوسیده است.

نتیجه:

ترجمه اشعار از عربی به فارسی در عصر قاجار چندان مورد توجه نبوده است. در این دوره برخی از نویسندگان، خود به این امر مبادرت نموده‌اند و شیوه ترجمه آنها تحت‌اللفظی است. کتاب جامع‌الشواهد یکی از این نمونه‌ها به شمار می‌آید و به نظر نگارنده برای جاودان ماندن آن لازم است با نظری انتقادی به شیوه ترجمه در این کتاب نگریست. ترجمه تحت‌اللفظی برای ترجمه بالاخص برای ترجمه شعر پیشنهاد نمی‌شود. مترجم باید واحد ترجمه را جمله در نظر بگیرد و با توجه به ظرفیت‌های خاص هر زبان دست به ترجمه بزند. محمدباقر شریف اشعار عربی کتاب جامع‌الشواهد را با توجه به ویژگی‌های زبان مبدأ ترجمه کرده که در بسیاری از موارد، ترجمه، مبهم و گنگ شده است. بررسی شیوه ترجمه و ذکر نکات لازم جهت اصلاح شیوه ترجمه برای مخاطبان این کتاب ضروری به نظر می‌رسد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- مؤلف کتاب الذریعه، تاریخ وفات او را سال ۱۳۰۶ هـ ق ذکر کرده است (آغا بزرگ طهرانی، الذریعه، ج ۵، ص ۶۱).
- ۲- در فلسفه از چهار نوع علت نام برده می‌شود: علت فاعلی، علت صوری، علت مادی و علت غایی.

منابع:

- ۱- سپهری اردکانی، علی، تاریخ اردکان، ج ۱، شهر اردکان، کانون کتاب، ۱۳۶۴ هـ.ش.
- ۲- صلح‌جو، علی، «نگاهی به امانت در ترجمه»، مترجم، ش ۴۲، ص ۵۶.
- ۳- رمپاروتادو، آلبیر، مترجم کاظم کردانی، «ترجمه یعنی خیانت»، مجله ترجمه، ش ۲، ص ۹۰.
- ۴- البستانی، فؤادفرام، مجانی الحدیثه، ج ۱، بیروت.
- ۵- الغلابینی، مصطفی، رجال المعلقات العشر، القاهرة، ۱۴۱۴ هـ.ق.